

# امام خمینی (ره) به مثابه نخبه انقلابی و گفتمان جدید روشنفکری

● دکتر علی محمد صالحی\*

## چکیده

اگرچه تاریخچه روشنفکری در ایران به پیش از نهضت مشروطه بازمی‌گردد، اما مروری بر این تاریخچه حکایت از آن دارد که این مقوله در عرصه عمل سیاسی و اجتماعی کمتر موفق به خلق اثری عظیم، ماندگار و در عین حال تأثیرگذار شده است و تنها در جریان پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ است که حرکت نظام‌مند و منسجم روشنفکران در کنار دیگر آحاد ملت به بار می‌نشیند و در نهایت به پیروزی انقلاب اسلامی می‌انجامد.

در کنار گفتمانهای رایج و معروف روشنفکران معاصر اعم از چپ، راست و دینی به نظر می‌رسد می‌توان از گفتمانی دیگر در کنار سایر گفتمانهای رایج در اندیشه و کلام امام استفاده کرد، گفتمانی که روشنفکر را دارای حدود و مرزهایی معطوف به اسلام و در عین حال عملکردی در عرصه مبارزه و بالآخره نقش آفرین در جهت نتیجه‌ای انقلابی، مورد توجه قرار داد.

## مقدمه

روشنفکر، روشنفکران و روشنفکری مفاهیمی هستند که پیش از وقوع نهضت مشروطه در ادبیات سیاسی - اجتماعی ملت ایران مجال ورود یافتند و در خلال این نهضت، اولین مجال نقش‌آفرینی خود در عرصه مسائل سیاسی - اجتماعی ایران را رقم



زدند، پس از این تاریخ و در زمان حکومت پهلوی پدر و پسر - برخی با عنوان روشنفکر در خدمت نظام متصلب پهلوی درآمدند و برخی دیگر نیز در قالب نحلّه‌های چپ و راست، به انتقاد از رژیم و در برخی مواقع مبارزه با آن حضور یافتند.

اگرچه در طول صد سال اخیر مقوله روشنفکری موفق گردیده است که در عرصه سیاسی و اجتماعی و فکری ایران جای مناسبی برای خود فراهم آورد و به عنوان عاملی اثرگذار بر مسائل مختلف رخ‌نمایی کند، اما واقعیت آن است که روشنفکران به دلیل عدم انسجام، تمایل به مکاتب مختلف مارکسیستی و کاپیتالیستی و بالاخره دچار آمدن در دامان افراط و تفریط، کمتر موفق گردیده‌اند که در عالم واقع از حاشیه مسائل به متن بیایند و عالم انتزاع را چنانکه باید به نفع عالم عینیت ترک گویند و شاید اولین مجالی که در خلال صد سال گذشته تاریخ این مرز و بوم بتوان از آن به عنوان نقطه عطفی قطعی در تاریخ اثرگذاری روشنفکران در عرصه تحولات سیاسی - اجتماعی ایران یاد کرد، مقطع انقلاب اسلامی باشد؛ مقطعی که با اندکی تأمل می‌توان چنین حکم راند که این گروه با فائق آمدن بر ناهمگنیهای حاکم بردنیای روشنفکری و در نتیجه، توفیق در انسجام بخشی به خود از یکسو، و موفقیت در بسیج مردم از سوی دیگر، برای اولین بار نه تنها حرکت خود را از عقیم ماندن نجات دادند، بلکه ناکامیهای پیشین را در قالب انسجام جدید جبران نمودند و در نهایت، موفق شدند با انتقال دادن آگاهی به مردم نقش شایسته خویش را چنانچه باید عملی سازند.

از منظری دیگر و در راستای بحث حاضر باید دانست که اگرچه از تلاش برای آگاه ساختن آحاد ملت می‌توان به عنوان استراتژی امام خمینی به عنوان رهبری انقلاب اسلامی در دوران مبارزه (۵۷-۱۳۴۰) و پس از آن، نهادینه شدن حرکت انقلابی مردم (۶۸-۵۷) یاد کرد، اما این تلاش در خصوص روشنفکران به شکلی خاص، متوجه خارج ساختن ایشان از انفعال از یکسو و خلق گفتمانی جدید برای دنیای روشنفکران از سوی دیگر است، گفتمانی که از یک طرف؛ متوجه تعریف دوباره هویت جدیدی برای روشنفکران مخاطب شد و آنها را موفق به ترسیم حدود و ثغور در مقابل مکاتب غربی، رژیم حاکم و مرعوبین و مجذوبین دنیای غرب نمود و از طرفی دیگر؛ انسجامی اساسی به آنها بخشید و بالاخره روشنفکران حقیقی را بعنوان شاخه‌ای از شاخه‌های نخبگان انقلابی در عرصه عمل فکری و انقلابی بسیج نمود.



بنابراینچه گذشت، سؤال اساسی تحقیق حاضر مربوط به بررسی ابعاد و زوایای گفتمان روشنفکری، بمثابة نخبه انقلابی در اندیشه امام خمینی (ره) است و فرضیه بحث بدین شکل قابل تقریر می‌نماید که «امام خمینی (ره) در خلال حرکت انقلابی خویش کوشیدند تا ضمن آگاهی بخشی در باب اسلام سیاسی، بیداری بخشیدن نسبت به مکاتب غربی و تعیین گونه‌های اصیل روشنفکری از غیر اصیل آن، هویتی جدید برای ایشان تعریف نمایند و با خارج ساختن از لاک انفعال و انزوا، روشنفکران را به عنوان نخبگانی انقلابی، باز تعریف کرده و به عمل انقلابی تحریض نماید.»

### روش پژوهش

اقتضای بحث حاضر، استفاده از روش تحلیل محتوای مضمونی و تحلیل گفتمان است. در سایه استفاده از روش اول، کوشش خواهد شد نظم گسیخته میان آثار ملفوظ و مکتوب امام در خصوص مقوله روشنفکری، بسامان شود و با استفاده از روش دوم، حدود گفتمان مورد نظر امام در باب روشنفکری بمثابة نخبه انقلابی معین گردد. توضیح آنکه با استفاده از روش تحلیل محتوا و با هدف دستیابی به اینکه اولاً، متفکر و یا مؤلف یا گوینده و فرستنده پیام دارای چه اندیشه و دیدگاههایی هستند؟ و ثانیاً؛ قصد وی از صدور چنین پیامی و علل صدور آن چیست؟ مخاطبان این پیام چه کسانی هستند و قصد و نتیجه مدنظر او از این گفتار و نوشتار چه بوده است؟ و فراتر از آن؛ بطور عملی چه نتیجه یا تأثیراتی عاید شده است؟<sup>۱</sup> ما خواهیم کوشید با استفاده از گونه مضمونی تحلیل محتوا - و چنانکه به تعریف موریس دورژ در آمده است - این روش را بکار بندیم «در امر تحلیل محتوا واحد تحلیل گاهی دارای ریشه دستوری است که مشتمل بر کلمه، جمله یا پاراگراف می‌باشد و در زمانی دیگر نیز این واحد دارای ریشه غیردستوری است و مقولاتی چون کتاب، روزنامه، نامه و مجله را شامل می‌شود و جهت نیل به طریق دوم تحقیق بایستی به بررسی مضمونهای محتوایی از میان آثار بجای مانده مبادرت کرد.»<sup>۲</sup> بنابراین شناسایی و بسامان کردن مضامین معطوف به روشنفکران در مجموعه صحیفه نور رکن اساسی نوشته حاضر را تشکیل می‌دهد.

در کنار روش فوق و همراه با بازشناسی مضامین مورد نظر، استفاده از روش تحلیل گفتمان مبتنی بر نظرات «لاکلاو و موفه» مورد نظر قرار گرفته است؛ براین اساس

نوشتار حاضر در قالب «مفصل بندی» مورد نظر لاکلاو و موفه - که از آن با عنوان «عمل گردآوری اجزای مختلف و ترکیب آنها در یک موقعیت جدید یاد می‌کنند»<sup>۳</sup> - حرکت می‌کند. توضیح آنکه بنابر نظر این دو محقق، لازمه حصول مفصل بندی علمی، بهره‌گیری و تنقیح سه مقوله؛ مرزبندی، استیلا و فردیت و عاملیت است که مقوله اول؛ یاریگر گفتمان، در تعیین حدود و ثغور خاصی است که بناست در قالب گفتمان رخ‌نمایی کند، مقوله دوم؛ متوجه شرایطی است که در سایه آن یک برنامه و یا یک نیروی سیاسی، نقش تعیین‌کنندگی قواعد معانی را در صورتبندی خاصی بدست آورده است و بالأخره مقوله سوم؛ متوجه شیوای است که درون آن کنشگران به شکل‌های بدیع عمل می‌نمایند و به اتخاذ تصمیم می‌پردازند.<sup>۴</sup>

## روشنفکر

از مفهوم روشنفکر تعابیر فراوانی ارائه شده است و شاید سخن‌گزافی نباشد اگر بگوییم به اندازه مکاتب و اندیشمندان مختلف، بتوان تعاریف متعدد و متنوعی از این مقوله بدست داد، اما علیرغم این تنوع و تعدد شاید وجه شبه تمام تعاریف از روشنفکر، در این تعریف خلاصه گردد که: روشنفکر عموماً کسی است که به کار فکری مشغول است.

در یک تقسیم‌بندی از وجوه شبه تعاریف مختلف ارائه شده، نویسنده‌ای آن را در سه دسته اصلی تقسیم‌بندی نموده است؛ «در دسته اول روشنفکران در مجموع افرادی هستند که در خلق و حفظ ارزشهای غایی و تغییرناپذیر در زمینه حقیقت، زیبایی و عدالت نقش دارند. در دسته دوم از تعاریف؛ روشنفکران مبلغان عقاید، بنیانگذاران ایدئولوژی‌ها و نقادان وضع موجود بشمار می‌آیند، در تعریف دسته سوم؛ از نظر جامعه‌شناختی، روشنفکران به عنوان قشری اجتماعی تلقی می‌شوند که در توسعه و پیشبرد فرهنگ جامعه نقش اساسی دارند».<sup>۵</sup> تأملی در این دسته‌بندی می‌تواند به کشف وجه شبهی دیگر از روشنفکر منجر شود بدین مضمون که؛ روشنفکران افرادی هستند که «شدن را بر بودن» و «نوشدن را بر بقا در چارچوب وضع موجود» ترجیح می‌دهند.

در باب تعلق طبقاتی روشنفکران یا محسوب کردن آنان به عنوان افرادی واجد شأن خاص و غیرمتعلق به طبقه‌ای خاص نیز نظرات اندیشمندان متفاوت است. «مانهایم» این



تشست آرا را در سه دسته اساسی تقسیم‌بندی کرده است: الف) روشنفکران؛ بعنوان اعضای یک طبقه یا طبقه‌ای در نوع خود ب) به عنوان افرادی که تقریباً بدون طبقه هستند ج) به عنوان افرادی در دل شبکه‌های طبقاتی و دیگر وابستگی‌های گروهی»<sup>۶</sup>.

صرف نظر از اختلاف نظرها در باب تعریف روشنفکر و بیان تعلق طبقاتی آنها، مقوله اختلافی قابل ذکر دیگر، دایره شمول روشنفکری است، بدین معنا که روشنفکر چه دسته و گروه‌هایی از گروه‌های اجتماعی را شامل می‌شود؟ برخی با تفاوت قائل شدن میان دو مفهوم روشنفکر<sup>۷</sup> و تحصیلکرده<sup>۸</sup> کوشیده‌اند تا این دو شأن را از یکدیگر جدا سازند. بر اساس این تقسیم‌بندی، در حالیکه صاحبان تحصیلات دانشگاهی و صلاحیتهای علمی، نویسندگان و شاغلان پیشه‌ها در زمره تحصیلکرده‌ها معرفی می‌گردند؛ اما در مقابل، روشنفکران در قالب‌های زیر دسته بندی می‌گردند، «روشنفکران متشکل از گروه‌های بسیار کوچکتری از افراد هستند که در آفرینش، انتقال و نقادی محصولات فرهنگی و اندیشه‌ها نقش مهمی دارند. این گروه‌ها شامل نویسندگان، هنرمندان، دانشمندان، فلاسفه، اندیشمندان مذهبی، نظریه‌پردازان اجتماعی و مفسران سیاسی می‌باشند، تعیین دقیق مرزهای این گروه شاید دشوار باشد و لایه‌های پایین‌تر آن با مشاغل طبقه متوسط، نظیر معلمی و روزنامه نگاری ادغام می‌شود، اما وجه مشخصه آن یعنی ارتباط مستقیم با فرهنگ یک جامعه به حد کافی آشکار است»<sup>۹</sup>.

همچنین «لیپست» دایره شمول روشنفکری را چنین معرفی می‌کند، «کسانی که فرهنگ را ابداع کرده و نوآوری می‌نمایند و آن را نشر و اجرا می‌کنند و - منظور از فرهنگ؛ مجموعه‌ای از موارث اجتماعی و سمبلیک انسانی است که شامل هنر، علم و مذهب می‌گردد - در میان این عده دو گروه عمده وجود دارند؛ کسانی که بنیان می‌نهند (آفرینندگان فرهنگ)؛ که شامل علما، هنرمندان، فیلسوفان، مؤلفان و برخی ناشران و بعضی روزنامه‌نگاران و به نوعی ناشران فرهنگ هستند؛ همچنین اجراکنندگان هنرهای مختلف، بیشتر معلمین و گزارشگران و گروه‌های فردی در این زمینه که عبارتند از کسانی که فرهنگ، جزئی از شغلشان است و یا متخصصانی مانند فیزیکدانان و حقوقدانان را نیز شامل می‌شود»<sup>۱۰</sup>.

بنابر آنچه گذشت به نظر می‌رسد شاید دشواری تعیین دایره شمول روشنفکری، متوجه عدم اهتمام به شأن خاص روشنفکر - که همانا کار فکری و متعلقات آن است -

باشد و براین مبنا می‌توان گفت روشنفکر را در جای جای اجتماع و در قالب مشاغل و حرفه‌های مختلف، می‌توان با اتصال به دغدغه کار فکری و اندیشه، بازشناسی کرد و از این روست که هنگامیکه هر فرد با هر شأن یا شغلی از کار فکری جدا گردد و دغدغه‌های جدیدی غیر از دغدغه‌های فکری و اندیشگی بیابد، از دایره شمول روشنفکری خارج می‌گردد. و به تعبیری، در خصوص چنین فردی، شاید از آن جهت که حتی در امور مشخص خویش نیز اندیشه می‌کند، با تسامح بتوان او را روشنفکر نامید؛ اما از آن جهت که از کار ویژه‌های روشنفکری بی‌بهره است، از دایره روشنفکری به قطع خارج خواهد گردید.

نکته پایانی در این باب توجه به نقش روشنفکران در سیاست است که در سه قالب اساسی ظهور و بروز می‌یابد: الف) نقد نظام سیاسی که به شکل نفی کامل، نقش آفرینی در جنبشهای اجتماعی و بسیج توده از طریق انتقال آگاهی به ایشان بروز می‌کند؛ ب) مشارکت در زندگی سیاسی که گاه به شکل مستقیم در خدمت طبقه حاکم است و بیشتر به شکل غیرمستقیم در قالب نشر ایدئولوژی‌های سیاسی، تبلیغ انقلاب، اصلاح، اعمال نفوذ بر روی سیاستهای دولتی یا افکار عمومی، مشارکت در زندگی سیاسی و قبضه قدرت و مشاوره سیاسی ظاهر می‌گردد و بالاخره؛ کناره‌گیری از سیاست که در سایه سرخوردگی از اوضاع حاکم و غلبه بر احساس تغییر ناپذیری سیاسی، بر آنها بروز و ظهور می‌کند.<sup>۱۱</sup>

## نخبگان انقلابی

نخبه «الیت» در پیوند با مقوله بهردمندی یک فرد، از گونه‌ای برجستگی در میان اقربان معرفی می‌گردد، بنابراین نخبه یا گروه نخبگان، فرد یا جمعیتی را شامل می‌شود که در میان سایرین از حیث برخی خصوصیات، بر دیگران رجحان داشته باشند. «ویلفرد و پاره تو» یکی از صاحب‌نظران جامعه‌شناسی نخبگی، نخبگان را مشتمل بر افرادی می‌داند که از برجستگی‌های ویژه و خصالی بارز مانند هوش، استعداد، ذکاوت، مهارت و صلاحیت برخوردارند و در زندگی توأم با رقابت، نمره بالایی دریافت می‌کنند.<sup>۱۲</sup> «موسکا» دیگر اندیشمند بحث نخبگی، ضمن ارائه تقسیمی طبقاتی، طیف نخبه را در دو قالب با ویژگیهای خاص خود اینچنین معرفی می‌کند «در تمامی جوامع -



از جوامعی که بسیار کم توسعه یافته‌اند و حتی به پگاه تمدن هم نرسیده‌اند، تا پیشرفته‌ترین و قدرتمندترین اجتماعات، دو طبقه از مردم را مشاهده می‌کنیم؛ طبقه‌ای که فرمان می‌رانند و طبقه‌ای که فرمان می‌برند. طبقه نخست که همیشه از تعداد افراد کمتری تشکیل یافته است، همه وظایف سیاسی را به اجرا می‌گذارد، قدرت را به انحصار خود دارد و از ثمراتی که قدرت به همراه می‌آورد، بهره‌مند می‌گردد. در حالی که طبقه دوم - که مرکب از تعداد افراد بیشتری است - توسط طبقه نخست، گاهی کمابیش قانونی و گاه نیز تقریباً استبدادی و خشونت‌بار، اداره و کنترل می‌شود.<sup>۱۳</sup> تأملی در گفتار فوق نشان می‌دهد که موسکا در تبیین گروه نخبگان غیرحکومتی، از تعریف مفهوم مخالف آن بهره جسته است، بنابراین ضمن مشخص نمودن ویژگیهای طبقه نخبه حاکم، غیر آن را نخبه محکوم یا فرمانبردار معرفی نموده است که از ویژگیهای آن طبقه حاکم نیز بی بهره هستند.

اما پاره تو نیز در تقسیم‌بندی نخبگان، بدون لحاظ تعلق طبقاتی (برخلاف موسکا) آنها را در دو دسته کلی حاکم و غیرحاکم و با ویژگیهای خاص خود تقسیم بندی می‌کند: «از نظر پاره تو گروه نخبه شامل کسانی است که منصبهای برجسته سیاسی از قبیل وزیر، وکیل، سناتور، نماینده، قاضی، فرمانده نظامی و لشگری را در اختیار دارد و در تقابل با کسانی قرار دارد که فاقد ویژگیهای مربوط به این منصبها هستند و راهی برای ورود به آن محافل پیدا نکرده‌اند».<sup>۱۴</sup> بنابراین مشخصه نخبگان حاکم، نقش آفرینی مستقیم یا غیرمستقیم ایشان در حکومت است و نخبگان غیرحاکم بی بهره‌گان از این نقش آفرینی می‌باشند.

نظر به گستردگی گروه نخبه غیرحاکم در مقابل محدود نخبگان حاکم، برخی چون «با تامور» کوشیده‌اند تا به دسته بندی گروه اول موفق شوند؛ چنانکه با تامور در ذیل این گروه از دو دسته الف (یعنی؛ گروههای کارکردی و عمدتاً شغلی که شرکت بالایی در جامعه دارند و ب) طبقه سیاسی که همه گروههای دارای قدرت و نفوذ سیاسی را که مستقیماً بر سر رهبری سیاسی درگیر می‌باشند، یاد می‌کند.<sup>۱۵</sup>

بنابراین آنچه گذشت روشن می‌شود که روشنفکران در جامعه از یکسو به دلیل بهره‌مندی از ویژگیهای خاص سروکار داشتن با مقوله اندیشه و ذهن، و از دیگر سو به دلیل بهره‌مندی از توان اثرگذاری و نفوذ بر رویکردهای فکری جامعه در قالب مجموعه



نخبگان قابل تقسیم‌بندی می‌باشند و از این حیث از یک طرف به شکلی بالقوه از امکان جذب در دستگاه حاکم و تبدیل شدن به بخشی از بدنه نخبگان سیاسی حاکم بهره‌مندند و از دیگر سوی، از این قابلیت برخوردارند که گروه نخبه متشکل و منسجمی را تشکیل بدهند و سپس برسر قدرت با گروه نخبه حاکم موجود وارد مبارزه شوند. اما اینکه این امور بالقوه، چگونه به فعلیت در آیند، امریست که از یکسو مستلزم غلبه بر موانعی چند از جمله عدم انسجام گروه‌های روشنفکری و... است و از دیگر سو منوط به تحقیق شرایطی که در سایه آن؛ نخست گونه‌ای خودآگاهی برای ایشان حاصل گردد، دوم؛ نسبت به میزان توان اثرگذاری خود بر اذهان جامعه - به منظور بسیج توده‌ها - وقوف حاصل کنند و بالاخره عرصه ذهن را با هدف حضور در عرصه عین ترک گویند و در یک کلام در قامت نخبگانی انقلابی به نقش آفرینی می‌ادارت ورزند. نخبگانی که هم به دلیل ایفای نقش در سازماندهی نیروهای انقلابی و هم به دلیل آنکه خود مخاطبین انقلاب (طبقه کارگر در اندیشه مارکس، طبقه کارگری با رهبری حزب پیشرو در اندیشه لنین، دانشجویان و زنان در اندیشه مارکوزه و...) محسوب می‌گردند، حائز اهمیت خاصی هستند. مطالعه تاریخ سیاسی - اجتماعی معاصر ایران بخوبی مؤید این امر است که در خلال این تاریخ با تأکید بر تحولات دو دهه چهل و پنجاه شمسی، نخبگان ایرانی مشمول تقسیم‌بندی در دو قالب نخبگان حاکم و غیرحاکم می‌باشند. در یک سراین طیف، نخبگان حاکم قرار داشته‌اند که به تعبیری «هفت حلقه اصلی قابل تشخیص مشتمل بر خانواده سلطنتی، معتمدان و ملازمان درباری، رهبران سازمانهای امنیتی - نظامی، وزرا و معاونان آنها، اعضای مجلس شورا و سنا و شخصیت‌های رده بالای حرفه‌ای، تجاری و مراکز شبه دولتی را تشکیل می‌داده‌اند»<sup>۱۶</sup> و در مقابل نخبگان غیرحاکم؛ اعم از تحصیلکردگان، و روشنفکران و... رخ‌نمایی کرده‌اند و جالب آنکه، در خصوص گروه اخیر حرکت‌های آنان در طول تاریخ روشنفکری در قالب یک کل منسجم و اثرگذار، هیچگاه نتیجه محسوس و در عین حال ماندگاری از آن منتج نگردیده است و تنها در زمانه مشرف به پیروزی انقلاب اسلامی است که ضمن حصول گونه‌ای خودآگاهی جمعی، از یکسو به بازشناسی خویش نایل گردیده‌اند و از دیگر سو، در کنار سایر نخبگان غیرحاکم و نیز در تعامل با آنها، حرکتی ماندگار و هدفدار را پی‌ریزی نموده‌اند. امری که در قالب گونه سوم از گونه‌های مورد نظر پاره تو در باب چرخش





نخبگان قابل شناسایی است «رقابتهای گروههای نخبه به شیوههای متفاوتی صورت می‌گیرد، گاهی برخی نخبگان غیرحاکم برای دستیابی به منابع قدرت به تدریج از طریق گردش نخبگان جلو می‌روند و گاه با استفاده از اتحاد با اعضای گروه نخبه مستقر، به منابع مورد نظر دست می‌یابند و گاه نیز میان گروه در حال ظهور و گروه مستقر در پایگاه قدرت، مواجهه‌ای خشونت بار صورت می‌گیرد».<sup>۱۷</sup>

کلام پایانی در این باب آنکه؛ گروه روشنفکر مورد خطاب امام از حیث تعلق طبقاتی در دل شبکه‌های مختلف طبقاتی قابل شناسایی هستند، در خصوص فرهنگ، در زمرهٔ دغدغه‌داران محسوب می‌گردند، آنها در قالب روشنفکر متداول مطرح نیستند بلکه برخی از یاران خود را در قامت افراد تحصیل کرده نیز می‌یابند و بالاخره در چارچوبی خاص و ترسیم شده از سوی امام جای گرفته، و به نقش آفرینی روی می‌آورند.

### امام و خلق گفتمان جدید روشنفکری

اگرچه در ارائه تیپولوژی برای مقوله روشنفکران در تاریخ معاصر ایران، گاهی، تلاشها بر مبنای جریانان فکری و در زمانی، براساس منطق نقد صورت پذیرفته است، اما در یک نگاه اجمالی می‌توان آن را در سه قالب غربگرایی، غربزدگی و بالاخره جریان احیا و بازسازی تفکر دینی دسته بندی نمود و مشخصه اول را اعتقاد به این امر معرفی کرد که حرکت به سمت الگوهای پیشرفت تمدنی و فرهنگی غرب راه نجات جامعه ایرانی و بازگشت به عظمت گذشته است، در زمرهٔ این افراد، می‌توان از کسانی چون عباس میرزا قائم مقام، امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و... نام برد.

دسته دوم را می‌توان با عنوان غربزده، با مشخصه تأکید بر ضرورت تقلید بی‌چون و چرا از غرب نام برد که مشتمل بر افرادی چون ملکم خان، میرزا آقاخان، میرزا فتحعلی خان آخوندزاده، تقی زاده و... هستند و بالاخره دسته سوم را طرفداران پاسداشت مذهب، فرهنگ و تاریخ ایران در قالب ضرورت بازگشت به خویشتن خویش معرفی کرد. البته در خصوص گروه سوم بایستی میان دو گروه الف) جریان معتقد به رد مطلق فرهنگ غرب و تمدن غربی؛ ب) جریان معتقد به اخذ جنبه‌های مثبت تمدن غربی و رد جنبه‌های منفی آن تقسیم‌بندی نمود. براین اساس از مرحوم فردید و سیدحسین نصرمی‌توان در زمره گروه اول؛ و از جلال آل احمد، مطهری، شریعتی، سیدجمال و

طالقانی در زمره گروه دوم یاد نمود.<sup>۱۸</sup>

البته در این میان برخی به گونه‌هایی دیگر از دسته بندی معتقد شده و کوشیده‌اند افرادی چون مطهری و طالقانی را در زمره نوگرایان دینی، و نه روشنفکران دینی به حساب آورند؛<sup>۱۹</sup> که به نظر می‌رسد چنین نگرش تمایزآمیزی میان دو مقوله؛ که علی‌رغم برخی اختلافات، در مواردی مانند توجه به ضرورت خرافه زدایی از اسلام، تلاش برای احیای اسلام سیاسی، اعتقاد به دین سنتی و صف‌بندی در مقابل شبهه عدم توانایی اسلام در پاسخگویی به نیازهای نسل جدید و ضرورت انطباق آن با مقتضیات زمان و مکان... حداقل در خصوص شرایط حاکم بر ایران در دو دهه چهل و پنجاه شمسی؛ یعنی زمان آغاز نهضت مردم ایران تا پیروزی آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، صائب نباشد.

به هر حال، آنچه در سایه بررسی تحولات در دودهه مورد بحث خود را بخوبی نشان می‌دهد آن است که در خلال این دوران و پس از ناکامیهای حرکت‌های روشنفکری در خلال ادوار گذشته، جامعه روشنفکر ایرانی موفق به حصول گونه‌ای خودآگاهی نسبت به رسالت خود گردید و از گونه‌ای انسجام ارزشی در جهت بازسازی حرکت خویش بهره‌مند شد و بالاخره، با آگاهی بخشی به مردم موفق شد هم‌تراز با سایر نخبگان انقلابی اثری ماندگار و اساسی با عنوان انقلاب اسلامی را به ثمر رساند. در این میان امام خمینی به عنوان رهبری نهضت اسلامی - که آحاد ملت و در عین حال گروه‌ها و جریانات مختلف را مخاطب حرکت انقلابی خویش قرار داده بود -، توجه خویش را معطوف به تطهیر مسئله روشنفکری در نزد ملت گردانید و شکل دادن به گفتمانی جدید در باب روشنفکری را در صدر توجهات خویش قرار داد. حاصل چنین امری از یکسو، قطع تعلق پاره‌ای از ابعاد روشنفکری از سنت متداول آن در ایران و امضای برخی از محسنات آن بود و از دیگر سو، چارچوبه گفتمانی خاصی را رقم زد که در سایه آن روشنفکران مخاطب ایشان به عنوان نخبگانی انقلابی در صفوفی هماهنگ به مساعدت حرکت انقلاب پرداختند و بدیهی است که این حرکت جدید از یکطرف از بایسته‌های خاص خود برخوردار بود، بایسته‌هایی که صفوف روشنفکران اصیل جدید را از دیگر مدعیان روشنفکری جدا می‌ساخت و از سوی دیگر، ظهوری جدید در عرصه عمل را از آنان خواستار می‌شد و بالاخره به آنها نقشی تعیین کننده در تحولات انقلابی و به ثمر

## امام خمینی (ره) و مرزبندی گفتمان جدید روشنفکری

چنانکه گذشت یکی از ابعاد تحلیل گفتمان در مقوله مرزبندی رخ می‌نماید و براساس آن هم حدود و ثغور گفتمان معین و معرفی می‌شود و هم امکان تمایز میان گفتمان جدید و گفتمانهای رقیب فراهم می‌گردد، براین اساس گفتمان جدید روشنفکری امام، دایره مرزهای خود را در اسلام معرفی و تحدید می‌کند و هر ابتدای دیگری فراروی روشنفکری، به غیر از ابتدای بر اسلام را مردود معرفی می‌نماید.

در بیان تمایزات میان روشنفکر و فرد انقلابی، برخی معتقدند: «اصولاً تفاوت فرد انقلابی با روشنفکر در آن است که؛ فرد انقلابی یک ایدئولوژی را جایگزین ایدئولوژی دیگر می‌کند، اما روشنفکر معتقد به تکامل است؛ یعنی فکر می‌کند که یک نظام را کم کم متحول کند و به درست یا نادرستهای مطلوب برساند»<sup>۲۰</sup>. حاصل چنین نگرشی و الزام اعتقاد به آن خلق شکافی عظیم میان دنیای معتقدین به ایدئولوژی و روشنفکران است و به نظر می‌رسد در سایه اعتقاد به چنین تفاوتی روشنفکر همواره بایستی به هیچ مبنایی جز انتقاد کردن، مسلح نباشد، امری که در اندیشه امام و سایه قرائت خاص ایشان از روشنفکر جایی ندارد و چنانکه از مرور بر اندیشه‌های ایشان آشکار می‌گردد سعی بلیغ امام راحل در خلال ایام مبارزه، متوجه تعمیق شکاف میان دنیای روشنفکران با ایدئولوژی‌های غربی و همچنین شاهانه از یکسو و در عین حال، تلاش برای برقراری آشتی میان جماعت روشنفکر مسلمان و مکتب ایدئولوژی اسلامی از سوی دیگر است و در سایه چنین تلاشی است که مرزهای گفتمان روشنفکری مورد نظر ایشان، از گفتمانهای رایج روشنفکری چپ و راست متداول، بازشناسی می‌گردد و در عین حال روشنفکران نه به عنوان افرادی صرفاً انقلابی بلکه بعنوان افرادی انقلابی و در عین حال نخبه و مسئول بیداری سایر اقشار ملت، دعوت به حرکت می‌گردند.

در گفتمان جدید روشنفکری - ترسیم شده از سوی امام خمینی بعنوان اولین قدم - از روشنفکران دعوت بعمل می‌آید تا ضمن بازشناسی هویت واقعی خویش و برخلاف آنچه در ایام گذشته در تعامل ایشان با غرب متداول بوده است، گسستی حقیقتی از تعاملات ناپسند فی‌مابین (سرسپردگی و مرعوبیت و مجذوبیت و...) حاصل آید.





بنابراین اولین تجویز امام در تعیین حدود و ثغور گفت‌وگو، نفی غربزدگی و غربگرایی است «اکنون بر شما جوانان روشنفکر و دانشمند است که از اوضاع عبرت بگیرید و بر اجتماع خود افزایش دهید و از مخالفت‌های بی‌اساسی احترام کنید و مکتب‌های بی‌اساس دیگران را کنار گذاشته به مکتب مترقی اسلام رو آورید و در راه حق و محو باطل دست بدست هم دهید و مردم را از اهداف پاک اسلام با خبر کنید و از جنایات و خیانات عمال اجانب پرده بردارید.»<sup>۲۱</sup>

امام در حالی به تحدید مرزهای روشنفکری مطلوب خود مبادرت می‌ورزید که از یک طرف پیشینه روشنفکری در ایران بدلیل تمایل به غربزدگی و یا سقوط در ورطه غربگرایی دستاوردهای مورد انتظار و حتی مورد ادعا را حاصل نکرده بود و از طرف دیگر، اعتماد فکری روشنفکران پیشین به مکاتب و نحله‌های فکری چپ و راست، هیچگاه قرین موفقیت ارزیابی نگردیده بود و در چنین شرایطی سخن از اسلام سیاسی و تلاش برای احیای آن بعنوان یگانه راه فراروی، از خلوت به جلوت در می‌آمد و بر این مبناست که در پاره‌ای موارد، انتظارات از جامعه روشنفکری در قالب دستورالعمل‌هایی از سوی امام ارائه می‌شد؛ تا هم خواسته‌های جامعه و اسلام از ایشان آشکار گردد و هم مساعد تفکیک مرزهای بین آنها و مدعیان روشنفکری باشد. «اکنون بر شما جوانان روشنفکر و بر تمام طبقات ملت است که ۱. سرلوحه اهدافتان، اسلام و احکام عدالت پرور آن باشد و ناچار بدون حکومت اسلامی عدالتخواه، رسیدن به این هدف محال است. ۲. باید قشرهای غیراسلامی را که عقیده و عملشان برخلاف اسلام است و دارای گرایش به مکتب‌های دیگر هستند - هر نوع از آن باشد - به مکتب مترقی عدالت پرور اسلام دعوت کنید و در صورت نپذیرفتن از آنها هر نوع که باشند و هر شخصیت که هست تبرا یا حداقل احترام کنید...»<sup>۲۲</sup>

تأمل در کلام فوق و نمونه‌های مشابه آن نشان می‌دهد که در تحدید مرزهای روشنفکری مطلوب، امام نه تنها با اسلام و آموزه‌های آن، خطوط فاصل میان گونه‌های ناب و غیراصیل روشنفکری را معین می‌دارد، بلکه می‌کوشد تا ایشان را بعنوان نخبگانی انقلابی، به بازشناسی هویت واقعی خود و بالمال، مبادرت به نقش آفرینی در قامت نخبگانی انقلابی تشویق و ترغیب نماید «باید همه گروه‌های سیاسی و طبقات روشنفکر با صراحت و بدون هیچ ابهام، نهضت و تحریک خود را اسلامی، و برای



اجرای قوانین عدالت پرور قرآن کریم معرفی نمایند و به گروه روحانی و توده ملت بپیوندند که با این منطق، حيله حساب شده اجانب را که به زبان شاه اجرا می‌شود، خنثی کنند و در غیر اینصورت با برچسب مارکسیسم و احیاناً مارکسیسم اسلامی جناحهای روشن و متحرک را از سواد اعظم که ملت است جدا و از خاصیت مطلوب ساقط و ملت را نیز تضعیف نموده و پیروزی را عقیم یا به مدت طولانی معوق می‌کنند»<sup>۲۳</sup>

در اندیشه امام علاوه بر آنکه توسل به اسلام ترسیم‌گر مانیفست روشنفکران مطلوب معرفی می‌گردد، همواره روشنفکران نسبت به غربی بودن و وارداتی بودن،<sup>۲۴</sup> دخالت دادن سلیقه و آرای شخصی در تفسیر آیات قرآن و تأویل احکام اسلام<sup>۲۵</sup> پرهیز داده می‌شوند و در عین حال، بر ضرورت همکاری و همیاری ایشان با روحانیت در امر مبادرت به قیام علیه رژیم تأکید می‌گردد، روحانیتی که در سایه آموزه‌های امام خود به بخشی از بدنه روشنفکری حامی انقلاب تبدیل شده بودند «گله من از این ضبقه روشنفکر، در عین حالی که من علاقه دارم به اینهایی که خدمت می‌کنند به اسلام، خصوصاً این خارج، اینهایی که خارج کشور هستند... من با اینها روابط دارم، اینها خدمتگزارند، اینها می‌خواهند به اسلام خدمت کنند. اینها گاهی که اشکالاتی را در آنجا شده است با تمام قوت رفع کرده‌اند، اینها می‌خواهند رفع ظلم بکنند، اینها علاقه به اسلام دارند، لکن نباید اینهایی که علاقه به اسلام دارند - بعضی از اینها - خدمتهای علمای اسلام و آخوند جماعت را نادیده بگیرند و بگویند که ما اسلام می‌خواهیم منهای آخوند... از آقایان هم - علمای اسلام هم - من گله دارم اینها هم غفلت از بسیاری از امور دارند اینها هم از باب اینکه یک اذهان صافیه‌ای دارند تحت تأثیر یک تبلیغ سوئی که دستگاه راه می‌اندازد واقع میشوند، هر روز یک الم شنگه‌ای درست می‌کنند برای یک امر جزئی، این امر بزرگ را در این امری که همه گرفتار آن هستیم از آن غفلت می‌کنند»<sup>۲۶</sup> و بدیهی است که به دلیل همین مآل اندیشی، در گفت‌مان روشنفکری امام، روشنفکر وارداتی اعم از چپ و راست جایگاهی ندارد و ایشان به هیچوجه، حاضر نمی‌گردند که دامنه تعریف خود از روشنفکر را با تسامح بیشتری ارائه کنند، چنانچه در پاسخ به سؤالی در خصوص احتمال تصدی امور توسط روشنفکران چپ‌گرا با صراحت اعلام میدارند «اگر از چند بچه‌ای که به علت نداشتن تجربه به چپ گرایش پیدا کرده‌اند بگذریم، چپ به معنای واقعی آن در افراد روشنفکر که از جامعه ایران شناخت داشته باشند،



وجود ندارد، در ایران اسلام حاکم است و بس»<sup>۲۷</sup>

دیگر اقدام امام (ره) در تحدید مرزهای گفتمان روشنفکران اصیل و تلاش برای خارج ساختن ایشان از انفعال و تشویق به نقش آفرینی در قامت نخبگانی انقلابی، متوجه به چالش کشیدن حاکمیت سلطنت در نگاه روشنفکران است. بر این اساس در اندیشه امام ضمن آنکه مشروعیت سلطنت به دلایل متقن معطوف به عقل و نقل، با سؤال مواجه است، روشنفکر مطلوب ایشان به گونه‌ای تعریف می‌شود که رسالت آگاهی بخشی به مردم، نسبت به خطرات ناشی از استمرار سلطنت را بر عهده دارد. بنابراین امام خمینی آگاهانه در مقاطعی که دامنه شبهات متوجه تطهیر حاکمیت پهلوی می‌گردید، مجدداً مسؤولیت همگان و بویژه روشنفکران را در امر مبارزه متذکر می‌گردند، «چقدر انسان باید نفهم باشد! سلطنت نه، حکومت، در هر صورت این توبه‌ها یکی از تشبیهاتشان است و این هم پذیرفته نیست... کی از شما می‌پذیرد که عذرخواهی، فقط به عذرخواهی؛ آن هم بایستید و عذر بخواهید؛ آن وقت ما هم بیایم، آخوند هم بیاید، غیر آخوند هم بیاید، روشنفکر یا تیره فکر هم بیاید و بگوید خوب ایشان سلطنت بکند و حکومت نکند! سلطنت! درست شد همین؟! همین، تمام شد؟! یک آدمی که جوانهای ما را کشت و از بین برد حالا سلطنت بکند؟»<sup>۲۸</sup>

و یا در جایی دیگر و پیش از این تاریخ هشدار می‌دهند «با این مانورهایی که در مجلس این چند وقت دیدید که می‌شده است، و این مخالف شد و آن موافق شد، آنجا نه؛ همه مخالفها و موافقها در یک چیز با هم موافقند و آن این است که شاه باشد. انتخابات آزاد! این فریاد می‌زند انتخابات آزاد، معنی انتخابات آزاد چیست؟ معنی این است که اعلیحضرت همایونی امر کنند که مردم انتخابات بکنند و این رژیم بجای خودش رسمی و امر انتخابات هم به دست شاه یعنی به امر او، لکن آزاد؟ این است معنی انتخابات آزاد؟ باید رژیم دموکراسی باشد، شاه سلطنت بکند نه حکومت... این مطلبی است که آنها الان از خدا می‌خواهند که یک همچو چیزی را ملت قبول بکند که شاه سلطنت کند و حکومت نکند. دو سه ماه هم همین کار را بکند و یکسال هم همین کار را ممکن است بکند، ولی فردا چه؟»<sup>۲۹</sup>

بنابراین آنچه گذشت، در این مرزبندی گفتمان، امام (ره) با تأکید بر ضرورت توسل روشنفکران به اسلام، فاصله گرفتن ایشان از مکاتب غربی و حکومت سلطنتی و



بالأخره تشویق ایشان به نقش آفرینی در عرصه مبارزه، صفوف روشنفکران اصیل مورد نظر خویش را از اغیار متمایز کرد.

### مفهوم استیلا در گفتمان روشنفکری امام خمینی (ره)

مفهوم استیلا در تحلیل گفتمانی لاکلائو و موفه متوجه شرایطی معرفی شد که در سایه آن یک طرح یا نیروی سیاسی، نقش تعیین کنندگی قواعد و معانی را در صورتبندی خاصی بدست آورد؛ بر این مبنا در اندیشه امام پس از آنکه روشنفکران در قالب حدود اسلام مرزهای خود را از سایرین (روشنفکران غربزده، وارداتی، روشنفکر مآب و...) جدا می‌کنند و به عنوان روشنفکر متعهد اسلامی معرفی می‌گردند، انسجام بخشیدن به آنها نیز در صدر توجهات قرار می‌گیرد.

جریان شناسان بزرگ معاصر اذعان نموده‌اند که روشنفکری در ایران از کارنامه منسجم و قابل قبولی برخوردار نبوده است؛ که البته فقدان انسجام ساختاری در کنار عدم وجود انسجام ارزشی در میان روشنفکران گذشته، مؤید این امر است. بر این اساس امام خمینی ضمن وقوف به این معضل کوشیدند تا با تمهیداتی، گروه پراکنده روشنفکران اصیل را انسجامی ارزشی بخشند و در این راه نیز از مقولاتی چون تأکید بر استقلال، آزادی، پرهیز از اختلاف و... بهره جستند و موجبات استیلای روشنفکری در گفتمان جدید مورد نظر خویش را فراهم آوردند. بنابراین، پس از حصول اشتراک نظر بر ارزشها، حمایت از آن در صدر توجهات جامعه روشنفکری قرار گرفت و روشنفکران مورد نظر و مخاطب امام به نقش آفرینی در قالب نخبگان انقلابی مبادرت ورزیدند.

اگرچه مراجعه به کلام امام، خطاب به مخاطبین عام و توده مردم نشان از تأکید مکرر ایشان بر ضرورت تحقیق آزادی و استقلال دارد، اما مخاطبین روشنفکر امام به شکلی خاص مورد عنایت قرار گرفته‌اند؛ چراکه از منظر ایشان نه تنها روشنفکر، وظیفه تلاش جهت تحقق آزادی و استقلال را برعهده دارد؛ بلکه مکلف است تا توده مردم را نسبت به اهمیت این مقولات از یکسو آماده و آگاه سازد و از دیگر سو، ضمن پرهیز از اختلاف بر میزان اثرگذاری خویش بر خلق بیفزاید. «الان وقتی است که شما طبقه روشنفکر بیشتر از دیگران مؤاخذ هستید. بیشتر از دیگران باید کار بکنید، بیشتر از



دیگران مسؤول این مملکت و ملت هستید همه شما باید هرچه فعالیت دارید؛ اولاً در راه این نهضت، این نهضت را به پیش برانید تا اینکه به آخر برسد و مملکت شما مستقل بشود و این اختناقهایی که تا حالا بوده است تکرار نشود و ثانیاً؛ به استقرار یک حکومت عادل، یک حکومت عدل و مستند و مبتنی بر آرای خود ملت بوجد آید».<sup>۳۰</sup>

امام خمینی ضمن آنکه وجه اشتراک کلیه آحاد ملت و بویژه اصحاب دغدغه و روشنفکران و مبارزین را سرکوب شدن ایشان از ناحیه رژیم معرفی می‌کند،<sup>۳۱</sup> تمایزی میان روشنفکران حاضر در ایران و گروهی که در خارج بسر می‌برده‌اند، قائل نمی‌گردد و آنان را مکرراً به آگاه سازی مردم حول محور ارزشهای مشترک آزادی و استقلال فرا می‌خواند «و شما هم که در خارج ایران به سر می‌برید مکلفید، همه ما مکلفیم که کمک کنیم به ایران، هر طور که می‌توانیم؛ اینجا هر که می‌تواند تبلیغات بکند و به مردم اینجاها بفهماند که این ملت ایران چی می‌خواهند و چی می‌گفتند، گوش نکنید! به تبلیغاتی که بعضی روزنامه نویسیها پول می‌گرفتند و یک حرفهایی می‌زدند...» «الان هم نفوس متوجه‌اند به ایران که چیست و چه خبر است؟ شما خبرها را به ایشان بگویید که ایران وضعیت اینطور است و این آدم با مردم اینطور دارد می‌کند و درد مردم عبارت از این است، در مانش هم این است که این برود. درمان بالاترش هم این است که دست آقای کارتر و آقای عرض کنم که رهبرهای چین و رهبرهای کرملین و انگلستان و اینها از سر این ملت برداشته شود».<sup>۳۲</sup>

لازمه انسجام در هر امر، شناسایی و غلبه بر نقاط افتراق زا و اختلاف برانگیز است؛ امری که در اندیشه امام (ره) از نظر بازگذارده نشده است و لذا است که امام خمینی (ره) ضمن تأکید بر دشمنیهایی که از ناحیه رژیم بر روشنفکران و سایر مبارزین رفته و حبس‌ها و زجرهای متعدد و طولانی را بر آنها تحمیل نموده است.<sup>۳۳</sup> از سویی اهمیت انسجام حاصله را دستاوردی بسیار اساسی معرفی می‌کند.

«اگر این نهضت نیز این یک خاصیت را نداشت که بین طلاب علوم دینی و قشر دانشگاهی رابطه‌ای پیدا شد؛ اگر غیر از این ما هیچی هم نداشتیم، این بالاترین نتیجه‌ای بود که حاصل شد از این نهضت»<sup>۳۴</sup> و از سوی دیگر، بر ضرورت حفظ آن تأکید کرده و دامن زدن به اختلافات را انتحار معرفی می‌کنند «الان که ایران قیام کرده است و همه یکصدا دارند می‌گویند که مرگ بر این سلطنت؛ الان اختلافات چه در خارج کشور و چه





در داخل آن افتخار است. خودکشی است. اختلافات بین طبقات روشنفکر و غیر روشنفکر در دانشگاه؛ بین این جمعیت و آن جمعیت؛ الان اختلاف بین اینها یک انتحار است، یک خودکشی است.»<sup>۳۵</sup>

### مفهوم عاملیت در گفتمان روشنفکری امام خمینی (ره)

در باب عاملیت در مفهوم گفتمان مورد نظر لاکلائو و موفه گفته شد، این مفهوم متوجه شیوه‌ای است که در درون آن کنشگران به شکلهای بدیع عمل کرده و یا به اتخاذ تصمیم می‌پردازند. بر این اساس و در خصوص گفتمان روشنفکری امام، می‌توان روشنفکران را به سه دسته مختلف تقسیم کرد: الف) گروه روشنفکر همکار با نظام سلطنتی؛ مشتمل بر افرادی که به زعم خود روشنفکر بودند، اما با تهدید یا تطمیع در خدمت نظام شاهی در آمده بودند؛ ب) گروه روشنفکر خارج از نظام سلطنتی، اما منفعل؛ مشتمل بر گروهی که علیرغم عدم اعتقاد به نظام سلطنتی، به انفعال گرائیده بودند و عزلت‌گزینی را بر نقش‌آفرینی فعال در عرصه سیاسی - اجتماعی ترجیح داده بودند و بالاخره؛ ج) گروه روشنفکر منتقد نظام سلطنتی؛ مشتمل بر افرادی که به دیده انتقاد به رژیم می‌نگریستند و آن را تخطئه می‌کردند.

در برخورد با این گروهها در گفتمان روشنفکری مورد نظر امام، گروه اول، به دلیل فاصله گرفتن از اسلام و تعهدات انقلابی، با عنوان «روشنفکر نما» در مقابل «روشنفکر متعهد انقلابی» معرفی گردیده و از دایره ترسیمی امام در باب روشنفکری خارج شده بودند.<sup>۳۶</sup> در باب گروه دوم؛ یعنی روشنفکران خارج از نظام سلطنتی، اما منفعل، کوشش امام متوجه یادآوری گونه‌ای خودآگاهی به ایشان بود؛ بدین معنا که این جماعت را نسبت به رسالت راستینشان انتباه داده، خروج از انفعال را از ایشان طلب می‌نمودند «بر شما جوانان روشنفکر است که از پای ننشینید تا خواب‌رفته‌ها را، از این خواب مرگبار برانگیزانید و با فاش کردن خیانتها و جنایتهای استعمارگران و پیروان بی‌فرهنگ آنها، غفلت‌زده‌ها را آگاه کنید و از اختلاف کلمه و تفرقه و هواهای نفسانی که در رأس همه فسادهاست احتراز کنید...»<sup>۳۷</sup> و بالاخره در خصوص گروه سوم امام خمینی (ره) کوشید تا روشنفکران منتقد نظام را هویتی ویژه و جهتی خاص و در عین حال مثبت بخشد «روحانیون باید از قشر جوان روشنفکر قدردانی بکنند و آن مسائلی که سابق بود که



اینها یک مشت فکلی بی‌دین هستند که سازمان امنیت می‌آورد، طرح می‌کرد تا ما را از شما جدا کند، آن قشر هم یک مردم فرصت طلب درباری هستند و انگلیسی هستند و اینها حرفهایی بود که ما را از شما جدا کردند. شما را از ما جدا کردند و خودشان استفاده‌هایشان را کردند».<sup>۲۸</sup>

## نتیجه‌گیری

با نظر به آنچه گذشت، روشن گردید که روشنفکر مطلوب امام از مرزهایی تعریف شده بر مبنای اسلام، دارای انسجامی ارزشی در خصوص آرمانهای اسلام و انقلاب برخوردار هستند و در عرصه مبارزه نیز فعال محسوب می‌گردند؛ از اینرو آنها بعنوان نخبه‌ای انقلابی نقش آفرینی می‌کنند و بدیهی است که در سایه چنین نگرشی، هر گونه فاصله‌گیری از این چارچوبه بمنزله دور شدن روشنفکر از دایره مطلوب تحدید شده در اندیشه امام محسوب می‌گردد. بر این اساس امروزه و در مقابل شبیه‌ای که بیان می‌دارد امام خمینی (ره) از حرکت روشنفکری، در امر پیروزی و به ثمر رساندن انقلاب، بهره برد اما پس از انقلاب ایشان را از کانون توجهات خویش دور داشت، می‌توان چنین گفت که چارچوب فکری امام در باب روشنفکران و به تعبیری، گفتمان روشنفکری مورد توجه ایشان، هیچگاه دچار تحول و تطور نگشته و روشنفکر تنها زمانی از کانون توجهات این اندیشه دور گشته است که مؤلفه‌های مذکور را نادیده انگاشته و از حدود متصور و ترسیم شده در این گفتمان دوری گزیده باشد. چنانکه امام، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، روشنفکران غربزده و کسانی را که به تعبیر ایشان به غرب سجده می‌کنند را تقبیح می‌کند.<sup>۲۹</sup> فاصله گرفتن روشنفکران از اسلام را نکوهش می‌کند.<sup>۳۰</sup> تأثیرپذیری ایشان از روشنفکران حرفه‌ای غربگرا و سلطنت طلب را نیز سرزنش می‌کند.<sup>۳۱</sup> و بالاخره مخالفت آنها با جمهوری اسلامی را نکوهش می‌نماید.<sup>۳۲</sup> و خلاصه در یک کلام؛ گرفتاری را نه از مطلق روشنفکران که از سوی روشنفکرانی می‌داند که از اسلام و مصالح ملت فاصله گرفته‌اند؛ «ما از سرنیزه‌ها و مسلسل‌ها و اینها فارغ شدیم، سرقلمها حالا بر ضدماست. قلمها بجای نیزه‌ها آمده است، مقاله‌ها به جای مسلسل‌ها، حالا به روی اسلام بسته شده است؛ الان ما گرفتار سرنیزه نیستیم؛ ما گرفتار قلم هستیم، اهل قلم؛ ما گرفتار روشنفکرها هستیم، ما گرفتار آزادیخواهانی هستیم که

پی‌نوشت‌ها:

۱. مرتضی عزتی، روش تحقیق در علوم اجتماعی، کاربرد در زمینه مسائل اقتصادی، (تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس)، صص ۲۳ و ۷۶.
۲. موریس دورژ، روشهای علوم اجتماعی، ترجمه خسرو اسدی، (تهران: انتشارات امیرکبیر)، صص ۱۰۴ و ۷۶.
۳. دیوید مارش و جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر احمد حاجی یوسفی، (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی) صص ۲۰۲ و ۷۸.
۴. همان، صص ۲۰۲ و ۸.
۵. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، (تهران: نشر نی)، صص ۷۴ و ۲۶۵.
۶. کارل مانهایم، «جامعه‌شناسی روشنفکران»، ترجمه محمد سعید ذکائی، نشریه فرهنگ و اندیشه، سال سوم، شماره دهم (تابستان ۱۳۸۲): ص ۷۵.
7. In tele ctual
8. Integencia
۹. تی. بی. باتامور، نجبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، (تهران: انتشارات شیرازه، ۱۳۷۷)، ص ۸۴.
۱۰. مارتین لیپست و رابرت دون، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه محمد حسین فرجاد، (تهران: انتشارات قدس، ۱۳۷۲)، ص ۲۹۰.
۱۱. حسین بشیریه، پیشین، صص ۲۵۲ و ۷.
۱۲. باتامور، پیشین، ص ۶۹.
۱۳. همان، ص ۷.
۱۴. همان، ص ۶۹.
۱۵. جرج لنگ زووسکی، «تأملی در مطالعه نجبگان»، ترجمه میرحسین رئیس‌زاده، مجله فرهنگ و اندیشه، سال سوم، شماره دهم (تابستان ۱۳۸۲) ص ۷۵.
۱۶. جیمز ای سیل، «الگوهای روابط قدرت در نجبگان سیاسی»، ترجمه مجید خسروی نیک، مجله فرهنگ و اندیشه، سال سوم، شماره دهم (تابستان ۱۳۸۲)، ص ۱۶۳.
۱۷. باتامور، پیشین، ص ۷۲.
۱۸. علی اکبر معلم، واکنش روشنفکران ایرانی در مواجهه با فرهنگ غرب، (تهران: انتشارات رواق اندیشه، بی‌تا)، صص ۸۴ و ۶۹.
۱۹. جهاندار امیری، روشنفکری و سیاست، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲) ص؟
۲۰. «روشنفکری، چون و چرا در هر مقوله‌ای است»، گفت‌وگو با جلال ستاری، یاس نو، بیستم آذر ماه ۱۳۸۲، ص ۱۵.
۲۱. روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۳، (تهران: نشر الهام، ص ۱۷۹).
۲۲. همان، ص ۲۲۲.
۲۳. همان، ص ۳۶۲.



۲۲. همان، ج ۸، ص ۶۰.  
 ۲۵. پیشین، ج ۳، مرجع چهارم، ص ۲۲۲.  
 ۲۶. همان، ص ۲۴۷.  
 ۲۷. روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۳، (تهران، نشر الهام، ۱۳۶۸)، ص ۱۷۹.  
 ۲۸. همان، ص ۹۰.  
 ۲۹. همان، ج ۴، ص ۲۷۲.  
 ۳۰. همان، ج ۶، ص ۱۰۴.  
 ۳۱. همان، ج ۵، ص ۹۱.  
 ۳۲. همان، ج ۴، ص ۲۴۲.  
 ۳۳. همان، ج ۶، ص ۲۴.  
 ۳۴. همان، ج ۶، ص ۴۸.  
 ۳۵. همان، ج ۴، ص ۲۴۱ و ج ۳، ص ۲۲۵.  
 ۳۶. همان، ج ۸، ص ۱۷۷.  
 ۳۷. همان، ج ۲، ص ۱۴۲.  
 ۳۸. همان، ص ۴۶۹؛ ج ۸، صص ۲۴ و ۱۶۱.  
 ۳۹. همان، ج ۴۶۹ و ج ۸، صص ۲۴ و ۱۶۱.  
 ۴۰. همان، ج ۷، ص ۴۶۲ و ج ۸، ص ۲۵۰ و ج ۹، ص ۵۳۶ و ج ۱۱، ص ۲۳۴ و ج ۱۲، ص ۲۰۷.  
 ۴۱. همان، ج ۸، ص ۱۶۲ و ج ۱۰، ص ۳۲۲.  
 ۴۲. همان، ج ۱۰، صص ۲۲۱ و ۴۰۸ و ج ۱۲، صص ۳۴۹ و ۳۵۰.  
 ۴۳. همان، ج ۸، ص ۲۵.

### کتابنامه:

۱. ای سیل، جیمز، «الگوهای روابط قدرت در نخبگان سیاسی ایران»، ترجمه مجید خسروی نیک، مجله فرهنگ و اندیشه، سال سوم، شماره دهم، (تابستان ۱۳۸۲).
۲. امیری، جهاندار، روشنفکری و سیاست، تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
۳. باتامور، تی. بی. نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران: شیرازه، ۱۳۷۷.
۴. بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
۵. دوورژه، موریس، روشهای علوم اجتماعی، مترجم خسرو اسدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۶. دوز، رابرت، لیبست، مارتین، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه محمد حسین فرجاد، تهران: انتشارات قدس، ۱۳۷۲.
۷. خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران: نشر الهام، ۱۳۶۸.
۸. «روشنفکری چون و چرا در هر مقوله‌ای است»، گفتگو با جلال ستاری، یاس نو، بیستم آذرماه، ۱۳۸۲.
۹. زووسکی، جرج لنگ، «تاملی در مطالعه نخبگان»، ترجمه میرحسین رئیس زاده، فرهنگ و اندیشه سال سوم، شماره دهم، (تابستان ۱۳۸۲).
۱۰. عزتی، مرتضی، روش تحقیق در علوم اجتماعی، کاربرد در زمینه مسائل اقتصادی، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۶.



۱۱. مارش، دیوید استوکر، جری، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیراحمد حاجی یوسفی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
۱۲. مانهایم، کارل. «جامعه‌شناسی روشنفکران»، ترجمه محمد سعید زکائی، نشریه فرهنگ و اندیشه، سال سوم، شماره دهم، (تابستان ۱۳۸۳).
۱۳. معلم، علی‌اکبر. واکنش روشنفکران ایرانی در مواجهه با فرهنگ غربی. تهران: نشر رواق اندیشه، بی‌تا، صص ۸۴ و ۶۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی